



قاتل مرموز

(قسمت دوم)

بعد از آن پشیمان شده بود. مقتول لباس بیرون از خانه به تن داشت و مشخص بود که خفه شده است. طلاهای زن جوان همراهش بود و این نشان می داد، انگیزه قتل این زن سرقت نبوده است.

هوارو به تاریک شدن بود و جسد با دستور دادستان به پزشکی قانونی منتقل شد تا علت مرگ مشخص شود. کارآگاه هم به اداره آگاهی رفت تا شاید بتواند هویت مقتول را مشخص کند. به مامورانی که در محل حضور داشتند، گفت: اگر فردی احتمال داد، مقتول دختری یا همسرش است بگوید به اداره آگاهی بیاید.

به نزدیکی اداره آگاهی رسیده بود که پزشک جنایی با او تماس گرفت و خواست به پزشکی قانونی برود. مسیرش را تغییر داد و راهی ساختمان پزشکی قانونی شد.

جسد زن جوان روی میز تشریح بود. دکتر برگه ای را از کنار جسد برداشت و سمت کارآگاه آمد و گفت: زیر ناخن های مقتول کمی از پوست قاتل را پیدا کردیم. به نظر می رسد او با قاتل درگیری شدیدی داشت و خیلی تلاش کرده تا از دست او نجات پیدا کند، اما نکته مهمی که وجود دارد، تعرض قاتل به دختر جوان است. با توجه به آنچه در صحنه دیدم، انگیزه قتل همین بوده است. بهتر است به دنبال قاتلی متجاوز باشی.

کارآگاه حرف های دکتر را نوشت و از او خواست اگر مورد جدیدی پیدا کرد حتما تماس بگیرد. بعد هم راهی پلیس آگاهی شد. وقتی به مقابل در رسید، سربازی که جلوی در

خبرکشف جسد در شهر پیچیده و سر و صدایی به پا کرده بود. خانواده هایی که دخترانشان بیرون از خانه بودند با آنها تماس می گرفتند تا مطمئن شوند، دختر آنها قربانی این جنایت نشده است. بازار شایعه هم داغ شده بود و تفسیرهای مختلفی از قتل می شد.

کارآگاه مصطفی، در گام اول سعی کرد صحنه جرم را کنترل کند. مسؤلان شهر به آنجا آمده بودند و هرکدام دستوری برای رسیدگی به پرونده صادر می کردند. با فضای ایجاد شده روند تحقیقات هم تحت تاثیر قرار گرفته بود. کارآگاه سراغ دادستان رفت و از او خواست صحنه جرم را خلوت کند تا بتواند، تحقیقات را شروع کند. «با این وضع همه سرنخ ها از بین می رود. نگاهی به زمین کنید، بین این همه رد پا و خودرو می توانید تشخیص دهید که کدام رد مربوط به قاتل است؟!»

برای تحقیق نیاز به آرامش داریم.» دادستان نگاهی به اطراف انداخت و به کارآگاه قول داد، همه شرایط را برای تحقیقات در آرامش آماده کند. بعد به ماموران کلانتری دستور داد اطراف جسد را با نوارهای بررسی صحنه جرم مشخص کنند. بعد هم فقط اجازه داد، تیم جنایی در محوطه باشند و بقیه افراد محوطه را ترک کنند.

کارآگاه مصطفی دفترچه اش را از جیب بیرون آورد و آنچه در صحنه می دید را در آن یادداشت می کرد. جسد متعلق به زنی حدود ۲۵ ساله بود که قاتل ابتدا قصد داشته او را دفن کند و

امیرعلی
حقیقت طلب

تیش

بود، سمتش آمد و گفت: جناب سرگرد خانواده دختر جوانی آمده اند و می گویند دخترشان از صبح که بیرون رفته به خانه برگشته و احتمال می دهند، مقتول دخترشان باشد.

الان کجا هستند؟

گفتم پشت در اتاقتان منتظر باشند.

سرگرد تشکر کرد و به سمت دفترش رفت. زن و مرد سالخورده ای پشت در اتاق نشسته و نگران به هم چشم دوخته بودند. کارآگاه خودش را معرفی کرد و از آنها خواست به داخل اتاق بیایند. زن چادرش را روی سر انداخت و جلوتر از شوهرش به راه افتاد.

- شما را به خدا کمک کنید. دختر دسته گلم صبح از خانه بیرون رفت و دیگر برگشت. می ترسم اتفاقی برایش افتاده باشد. او بی خبر بیرون از خانه نمی ماند. از وقتی شنیدم، دختری را سر بردند دیگه طاقتم طاق شد.

+ دختری را خفه کردند، سرش را نبردند. مشخصات دخترتان چطور بود؟ عکسی از او دارید؟

- مرد از جیب داخل کتش عکسی بیرون آورد و روی میز گذاشت. «این دخترمه»

کارآگاه عکس را بررسی کرد. مقتول دختر این زوج بود. نمی دانست ماجرا را چطور به آنها بگوید. با صدای پیرزن به خودش آمد. «چی شد، دخترم بود؟»

+ هنوز نمی توانم قطعی بگویم. راستی دخترتان برای چه کاری از خانه بیرون رفت.

- دانشجو هست و امروز صبح به دانشگاه رفت و دیگر بازنگشت.

+ با کسی مشکل داشت؟

- نه. آزارش به مورچه هم نمی رسید.

+ خدا بهتان صبر بده. متاسفم، مقتول دخترتان است.

صدای شیون پیرزن فضای پلیس آگاهی را پر کرد و بعد بیهوش نقش بر زمین شد.

ادامه دارد...



در شماره قبل خواندید

که مردی در تماس با

کارآگاه مصطفی

از او خواست

به جاده

حاشیه شهر برود

و جسد زنی را پیدا کند

کارآگاه بلافاصله

به محل رفت

و با جسد زن جوان

رو به رو شد



دعوت به همکاری

شرکت طنین بهداشت پارس واقع در شهرک صنعتی عباس آباد (پاکدشت) جهت تکمیل کادر خود به یک نفر با مدرک دکترای داروسازی جهت سمت مسئول فنی دعوت به همکاری می نماید. از متقاضیان خواهشمند است رزومه خود را به شماره ۰۹۱۲۸۵۷۰۱۱۵ ارسال یا جهت دریافت اطلاعات بیشتر با شماره های زیر تماس حاصل فرمایند.
۰۲۱-۳۶۴۲۵۲۱۳-۱۷

سند و برگ سبز خودرو سواری سپند پی کی آی، مدل 1384، به رنگ زرشکی، به شماره انتظامی ۴۸۴-۴۱۵-ایران ۱۳، شماره موتور M13608566 و شماره شاسی 024557 به نام اکرم دهقانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

با وسایل سرقتی چه می کردی؟

وسایل سرقتی را در کانکس هایی که اجاره کرده بودند انبار می کردند و بهروز با پیدا کردن مالخر مناسب آنها را می فروخت.

پشیمانی؟

خیلی. عشق يك طرفه زندگی مرا به نابودی کشاند. ای کاش هرگز به ایران بر نمی گشتم. ای کاش هرگز با کامران آشنا نمی شدم. ای کاش هیچ وقت لب به مواد مخدر نمی زدم. وقتی برای اولین بار مواد مخدر را دیدم کامران می گفت که این مواد حالم را خوب می کند اما نمی دانستم نه تنها حالم که زندگی ام را هم به نابودی می کشاند.

برویم و از درآمد خوب این کار گفت. استقبال کردم.

شگرد سرقت هایتان چطور بود؟

من و بهروز و دو نفر از دوستانش سوار ماشین می شدیم و در خیابان های بالای شهر پرسه می زدیم. با دیدن خانه در حال ساخت، بهروز و دوستانش وارد خانه می شدند و من به عنوان زاغن داخل ماشین به انتظار می نشستم. اگر خودروی پلیسی عبور می کرد یا کسی قصد داشت وارد ساختمان در حال ساخت شود سریع به آنها خبر می دادم.

چه وسایلی سرقت می کردید؟

هر چیزی که می شد آن را فروخت همدستانم سرقت می کردند.

لطمه ای بود که در زندگی ام خوردم. من همه جوره باخته بودم. نمی توانستم دوری اش را تحمل کنم و همین مساله باعث شد در جست و جوی راهی باشم که نبود او را پر کنند.

چه شد که سراز سرقت درآوردی؟

یکی از فروشندگان موادم بهروز نام داشت. در رفت و آمدهایی که برای خرید مواد با او داشتم، کم کم به او وابسته شدم. بهروز نبود کامران را برایم پر کرد. اما من روز به روز بیشتر به مواد وابسته می شدم و همین وابستگی باعث می شد که هزینه بیشتری را پرداخت کنم. پول های توجیبی و پس اندازم کفاف هزینه مواد مخدرم را نمی داد. وقتی بهروز پیشنهاد کرد که باهم به سرقت